گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی
و پژوهشهای ایرانی
۲۷

دستنویس ت ۲۸

متن ناقصی از «بندهش»

خویشکاری ریدکان و جز آن

به کوشش
دکتر ماهیار نوابی   دکتر کیخسرو جاماسپ اسا
و با همکاری فنی
دکتر محمود طاووسی

از انتشارات
مؤسسهٔ آسیائی «دانشگاه پهلوی» شیراز

ازاین کتاب یکهزارنسخه ، یکصدنسخه روی کاغذشفاف رنگی و نهصدنسخه روی کاغذسفید
درچاپخانهٔ دانشگاه پهلوی بچاپ رسید، ۲۵۳۵ شاهنشاهی

سرآغاز

اشارات دانشمندان و فیلسوفانی چون ابوریحان بیرونی و محمّد زکریای رازی و شهاب الدّین سهروردی به حکمت خسروانی و فلسفهٔ ایرانی، تذکّر پولینیوس رومی دربارهٔ استفاده هرمی پوس یونانی از کتابهای زرتشتی، مطالبی که در کتابهای قابل استنادی چون مروج الذّهب، مجمل التّواریخ و القصص نامه های پیغمبران بنی اسرائیل و احادیث اسلامی آمده است، وجود مراکز مهمّ علمی در نصیبین و رُها و تیسفون و جندی شاپور، ترجمه های باز ماندهٔ عربی از زبان پهلوی، پیدایش دانشمندان و فیلسوفان و اندیشه مندان بلند پایه ای در دوران طلائی اسلامی یعنی دوران خلافت عبّاسیان، از این سرزمین، که شمار آنها از دانشمندان هریک از کشورهای اسلامی دیگر و بلکه از همهٔ آنها روی هم بیشتر است.

وجود سنگ نبشته های پارسی باستان و پارسی میانه و پارتی، نامهٔ مینوی اوستا، آثار بازمانده

مانویان به زبانهای پارسیک و پهلوانیک و سغدی و ترکی و چینی و قبطی و کتابهای پهلوی (= پارسیک

چندی که تاکنون بجای مانده‌اند، همه دلالت بر وجود فرهنگ و تمدنی بزرگ و درخشان، از دیرباز،

در سرزمین ایران بزرگ میکند که بر پایه های فلسفه ایرانی استوار بوده است.

علت هرچه باشد، سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعی یا تغییر خط و یا همهٔ آنها باهم، قدر مسلم این است

که بسیاری از آثار مدون دوران ساسانی و آغاز دوران اسلامی ایران از میان رفته است، و عده‌ای

که از دستبرد زمانه رهائی یافته اند در موزه ها و کتابخانه های مهم اروپا و بیشتر در هندوستان و در کتابخانه های

پارسیان نگاهداری میشود. اینها میتوانند روشنگر زوایای ناشناختهٔ تاریخ و فرهنگ کهن ما

باشند، و از این رو نگاهداری و چاپ و انتشار آنها و تشویق دانشمندان به مقابله و تصحیح و ترجمهٔ این گنجینه‌ها

که ما را به شناخت بیشتر زبان فارسی و غنای آن در بیان مفاهیم یاری میکند، بر ما واجب است.

و باز از این رو بود که هنگامی که دوست دانشمند و ارجمندم استاد دکتر ماهیار نوابی رئیس موسسهٔ آسیائی

دانشگاه پهلوی پیشنهاد کرد که برای بزرگداشت پنجاه سال شاهنشاهی خجسته دودمان پهلوی و شادی روان بنیان گذار آن پنجاه نسخهٔ خطی پهلوی را از سوی مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه پهلوی چاپ و منتشر کنیم، این پیشنهاد را از دل و جان پذیرفتیم.

این پنجاه جلد کتاب پهلوی و کتاب بارگاه رضا هدیه‌ای است که در این آیین ملی برگزاری جشن پنجاهمین شاهنشاهی پهلوی با فروتنی به پیشگاه شاهنشاه آریامهر ریاست عالیهٔ دانشگاه پهلوی و علیاحضرت شهبانو فرح ریاست عالیهٔ مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه پهلوی تقدیم میشود.

فرهنگ مهر -
رئیس دانشگاه پهلوی

دیباچه

مؤسسه آسیائی وابسته به دانشگاه پهلوی افتخار دارد که بزرگداشت
پنجاهمین سال شاهنشاهی دودمان پهلوی را، مجموعه‌ای، در پنجاه جلد، از دستنویسهای
پهلوی و اوستائی و پژوهشهای ایرانی چاپ کند و به دوستداران فرهنگ و
ادب ایران تقدیم دارد.

در تابستان سال دو هزار و پانصد و سی و سه شاهنشاهی، در گروهی سخن از خدمات
برجسته رضا شاه بزرگ بدین سرزمین و روز تاجگذاری وی (چهارم اردیبهشت ماه
۱۳۰۵ هجری خورشیدی) میرفت، در آن هنگام اندیشه چاپ مجموعه‌ای از متن‌های
پهلوی یادبود پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی را از خاطرم گذشت و سپس این اندیشه را
با رئیس دانشمند دانشگاه پهلوی جناب آقای دکتر فرهنگ مهر، که از شیفتگان
فرهنگ ایرانند و از یاری شناساندن این فرهنگ کهن هیچگاه دریغ نکرده و
نمی‌کنند، درمیان گذاشتم تا اگر در این اندیشه با من همداستان باشند مراتب را

به شرف عرض شهبانوی فرهنگ پرور ایران، ریاست عالیهٔ مؤسسهٔ آسیائی برسانند

مگر اجازه فرمایند تا مؤسسهٔ آسیائی بدین کار شایسته دست یازد.

جناب آقای دکتر فرهنگ مهر با پیشانی گشاده و آغوش باز ازاین اندیشه استقبال
کردند و مراتب را به شرف عرض شهبانوی ایران رساندند و دیری نگذشت که فرمان
علیاحضرت شهبانو بدین کار نیک شرف صدور یافت و به مؤسسهٔ آسیائی ابلاغ شد.

شورای استادان مؤسسهٔ آسیائی، با الهام از نام خاندانی، که جشن بزرگداشت
شاهنشاهی آن را، مردم ایران امسال برگزار میکنند، چاپ کردن کتاب یا
دستنویسهای پهلوی را در درجهٔ اول اهمیت قرار داد. کشوری که در آن بیش از هر کشور دیگر میتوان
به دستنویسهای پهلوی و اوستائی دست یافت کشور هندوستان است. هر چند بدبختانه
هوای گرم و نمناک آنجا با کتاب سازگار نیست و کاغذ را زود شکننده و تباه مینماید و می پوساند.
در فهرستی که جمشید کاووس جی کاتراک به نام «گنجینه های شرقی» (ORIENTAL
TREASURES) گردآورده و به سال یکهزار و نهصد و هفتاد و یک میلادی (دو هزار و پانصد شاهنشاهی)

به چاپ رسانده است، از بیش از یکهزار دستنویس ایرانی و هندی نام برده که اکنون برخی از آنها از میان رفته است، و این، نه تنها بواسطهٔ آب و هوای هندوستان بوده بلکه بی توجهی و نادانی هم در نابودی آنها بهره‌ای بسزا داشته است. گردآورندهٔ فهرست یادشده به نگارندهٔ این سطور میگفت: «سالی پس از چاپ آن فهرست گذارم بکتابخانه‌ای افتاد که خداوندان صاحب چندین دستنویس پهلوی و اوستائی بوده و من آنها را دیده و پژوهیده و نام آنها را در فهرستم آورده بودم. خداوند خانه بجهان دیگر شتافته بود و چون از کدبانو سراغ دستنویسها را گرفتم، وی آنها را از راه دینداری و برای آنکه مبادا برگ پاره های آنها زیر پا بیفتد و برای وی گناهی بزرگ بشمار آید به آب دریا سپرده بود.

با این همه، هم اکنون، چندین صد دستنویس پهلوی و اوستائی در هندوستان هست که تقریباً همه از روی دستنویسهای کهنه‌تر رونویس شده‌اند. بیشتر آنها روزگاری از آنِ کتابخانه‌های شخصی بوده و رفته رفته به کتابخانه‌های عمومی و مؤسسات راه یافته‌اند تا بیشتر و بهتر از آنها نگاهداری شود و کمتر در معرض نابودی قرار گیرند. از این کتابخانه‌ها میتوان کتابخانهٔ مؤسسهٔ شرقی کاما و کتابخانهٔ «نخست دستور، مهرجی رانا» را نام برد که صاحب مجموعه‌های گرانبهائی از دستنویسهای پهلوی و اوستائی اند

پاره ای از دستنویس ها نیز توسط شرق شناسان به کتابخانه های مهم اروپا رسیده اند
که مهمترین آنها مجموعه دستنویسهای اوستا و پهلوی » دوازده جلدی کپنهاک است که توسط
شرق شناسی بنام وسترگارد به اروپا برده شد و جانشین او کریستین سن CHRISTEN—
SEN آنها را چاپ کرد و بر آنها دیباچه نوشت . این کتابها اکنون بسیار کمیاب
و چند مجلد آن نایاب است .

برای انجام دادن فرمان ، از دوست دانشمندم دستور کیخسرو جاماسب آسا، دستور
بزرگ شهر بمبئی و رئیس کتابخانه «موسسه شرقی کاما» یاری خواستم تا از هیأت امنای کتابخانه های
«موسسه شرقی کاما» و نخست دستور مهرجی رانا» اجازه عکسبرداری از دستنویسهای پهلویشان را بگیرد
و اگر خود یا دوستانش دستنویسهای ارزنده دارند بر آنها بیفزاید، کار گزینش دستنویسها برای
عکسبرداری نیز به عهده وی واگذار شد تا آنچه را مهم و میسور می داند برگزینند . این کار به دشواری انجام
گرفت چه دستنویسها از طرف هیأت امنای کتابخانه ها و خاندان انکلساریا (که چند
دستنویس از این مجموعه متعلق به آنان است) تنها به او سپرده شد بعد ، و وی ، امانت داری را

رنج سفر بر خود هموار ساخت و با دو چامه‌دان پر از کتاب به ایران آمد، سه ماه تمام از بام تا شام،
در چاپخانه‌های دانشگاه پهلوی شیراز و دانشگاه تهران گذراند و در همه جا با دستنویسها همراه بود؛
من و همدستانم از مؤسسهٔ آسیائی نیز همه جا با وی همگام بودیم تا کار عکسبرداری و چند دستنویس
به پایان رسید، دستور کیخسرو مجبور بود به بمبئی بازگردد ما نیز برای تطبیق عکسها با دستنویسها و رفع کمبود آنها
در پی وی به هندوستان رفتیم تا این مهم انجام شد. نامه‌ای نیز به پروفسور آسموسن استاد دانشگاه کپنهاگ
نوشتم مگر اجازهٔ تجدید چاپ دستنویسهای کتابخانهٔ کپنهاگ را از ناشر نخستین آنها - MUNKS
GAARD بگیرد، اجازه گرفته شد و نامه‌ها به چاپ رسید.

مؤسسهٔ آسیائی سپاس و درود فراوان خود را به پیشگاه شهبانوی فرهنگ‌پرور که
با فرمان خود این افتخار را نصیبش ساخته، تقدیم می‌دارد.

از جناب آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی که در راه پیشرفت کار از هیچ یاری
معنوی و مادی دریغ نکرد سپاسگزار است.

از دستور کیخسرو جاماسب آسا که با یاری وی چاپ این مجموعه پنجاه جلدی میسور میشود

سپاسگزار است .

از پروفسور آسموسن که اجازهٔ چاپ مجموعهٔ اوستا و پهلوی کپنهاک به پایمردی او انجام یافت سپاسگزار است .

از دکتر بهرام فره‌وشی مدیر عامل ادارهٔ انتشارات دانشگاه تهران که چاپ کردن بیست و چند جلد از این مجموعه را در چاپخانهٔ دانشگاه تهران پذیرفت و چاپ آنها با مشاورهٔ فنّی وی میسّر شد سپاسگزار است .

از دکتر محمود طاووسی که تطبیق و ویراستن و آراستن هر صفحه از تمام این مجموعه بدست وی و با مشورت وی انجام شد سپاسگزار است .

ماهیار نوّابی

استاد و رئیس مؤسسهٔ آسیائی

پیشگفتار

دستنویس ت ۲۸ (T28) جزء مجموعهٔ دستنویسهائی است که اشخاص مختلف به کتابخانهٔ نخست دستور مهرجی رانا ــ نوساری هدیه کرده‌اند. اندازهٔ آن ۲۳/۶×۳۰/۲ سانتیمتر است و یکصد و چهل و دو صفحه دارد که بر هر صفحه‌ای چهارده سطر نوشته شده است. پایان نویس فارسی آن که در صفحه ۱۴۲ جای دارد نشان میدهد که این دستنویس را هیربد سهراب دستور فرامرز دستور سهراب دستور رستم

مهرجی رانا نوشته و نوشتن آن را روز مهر اسپند از ماه خرداد سال ۱۲۱۵ یــزدگردی (=۱۸۴۶ میلادی) بپایان رسانده است. آنچه در این دستنویس آمده از اینقرار است:

صفحه‌های ۱ — ۱۰۵. متن ناقص و جابجا شده‌ای از بندهش که ترجمهٔ واژه به واژهٔ فارسی پاره‌ای از جاهای آن در زیر هر سطر نوشته شده است. فصل‌هائی از آن کتاب که در این دستنویس آمده به ترتیب چنین است: ۱۵ — ۲۰ ، ۲۲—۲۳، ۱—۱۴، ۲۴ — ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۴، برای‌متن "بندهش" نگاه‌کنید به مقاله مری‌بویس در Handbuch der Orientalistik IV,II, 1. Iranistik, Leiden/Köln ۱۹۶۸، ۴۰، زیرنویس ۲.

صفحه‌های ۱۰۵، ۱۴—۱۱۳، ۵. فصل‌های ۱۸— ۲۰ شایست‌نه شایست (پهلوی)

صفحه‌های ۱۱۳، ۶ — ۱۲۲، ۱۲. متن پهلوی چیم دورن با گزارش به پازند در بارهٔ درون. (نک. وست،مبانی فقه اللغه ایرانی Grun. ir. Ph. ۲، ۱۱۶، نیزسنج. شایست نشایست فصل۱۴ و روایات‌پهلوی همراه با داتستان دینیک فصل‌هـــای ۵۶ و ۵۸).

صفحه‌های ۱۲۲، ۱۳ — ۱۲۶. متن پازند خویشکاریه ریتکان. (نک. مقاله‌یاد شده بالا از مری بویس ص ۴۶، ۱).

صفحه‌های ۱۲۷ — ۱۳۶، ۸. فصل ۱۵ شایست نشایست (پازند)

صفحه‌های ۱۳۶، ۹ — ۱۳۸. فصل ۲۱ شایست نشایست (پهلوی)

صفحه‌های ۱۳۹ — ۱۴۰) سفید.

صفحه ۱۴۱. فصل ۲۰ بند ۷ — ۱۱ و ۴ واژه از بند۱۲شایست نشایست. (نک مقالهٔ بالا از مری بویس ص ۳۹، ۱۱).

گزارش این دستنویس را در "فهرست توصیفی همه دستنویسهای کتابخانــه مهرجی رانا— نوساری" از ب. ن. دابار (بمبئی۱۹۲۳، ص ۱۱۷و پس از آن وهم در "ذیل متن شایست نشایست" از ف. م. کوتوال (کپنهاک ۱۹۶۹، ۸) میتوان یافت.

ماهیار نوابی

روشن سوید خم آن دارا ب خم

خورشید ب پالودیع صاف شده بهره نیرو نیک نگاه

دانسته وبهره سفزارد پذیرفته سال نهل

۵

صورت پوستن پانزده سال مش مشیانه از

زبان روست آه اوشان دست

کوشش بالا السنار دیگر او یک به دوست

نگذارت بوده بند اوشان همانه هر دو

اندر اوا آورد بود بهند سپاه مظاهر

کدام مرد وکدام ماده آن دست هورمزد

باز روح زرتشت پرسید بجز کوه که

کدام جنبش واد دست با تن اورا گفت هورمزد

۵

بخش داد ویس

نیک کار کننده

جداکرد خرد کدارشنو این که روان اول داد

هر دو از او روز گرفتن کرفی بر او مردم کرفی

روان

۱۰

انند درختی بلند دوست که باراو

ده نوع مشی مشیانه مرد سیدا بود

راست بست شمار

سخن شمار هند بخت کوبد هورمزد ورزید

یعنی مشی مشیانه از صورت نبات
بصورت مردم آمده اند از زمین آن خوانده
کوه رکیو مرد و ززند پایان مرده افتاد و بعد از آن
مشی مشیانه بصورت نباتی از آن تخم
از زمین بشکل درختی برآمده و پیدا
درخت بگذشت و ...
در مردم بصورت ...
پس معلوم شد که ... مشی مشیانه
اول درجه ذات ...
یافته به نبات ... و آمده ...
حیوانات نمایان ... و اند
و دین دلیل ...
صحیح ...

[illegible]

[illegible] — تخت

[illegible] — آمیختن

[illegible]

۵ [illegible]

[illegible]

[illegible] — خورشید

[illegible]

[illegible] — خوراب کرد و بکرد

[illegible]

۱۰ [illegible]

[illegible]

[illegible] — خورشید

[illegible]

[illegible] — روز خورشید

[illegible] — سیاه پنجشنبه پس از نیم روز

۵

۱۰

۵

۱۰

۵

۱۰

نام کاوه است

آمل مازندران

سور شنهر انیران تور

سلم بروم سینیه

چینستان سینیه جار آلخ

هفت کشور تمام از پیوند فراک از سیامک مشیا ۵

بجویی ده زوات فرواک بود مردم پانزده بیست

ریخ تمام از تخم گیومرد بود چوکا زمین

آبی نیلوکستن ار چشم یک پاس آبخ از کر بیرا دارند چه سیر صحرا

بزخند دم دار کم موی ته تن دارند

کوه در دین که زن که از دشتان یه آید ۱۰

ده شب کنش او نزدیک شود آبستن

از دشتان شود آبستن زمان رسید

پسر تمام که تخم نیزه

زن که هر دو راست تخم دوگانه

وسه کابنه اگر تخم نر بیشتر آید او ده

افزاید زیاده و نر به اگر تخم ماده بیشتر آید

گوژ بید ماده اجش لاغر الکما تخم ماده سردوم و نر

از پهلو رنگ سرخ و زرد تخم نران گرم و خشک

رود از مرغ سر و کونه سفید خوشکون بما تخم مادگان

بیش به آید اندر جای فرزندگان گیرد تخم نران

ازور ماند برجا فرزند جای گیرد بر گیبرید

هر چه باز بربید نر به

رگ مادگان اندر بود بهنگام که به شیر

بید فرزند پرورید بجز تمام شیر از تخم نران

او آنه مادگان چهار چیز مرد زن گوید

آسمان الوخست باد آتش مرد هرگز بدتر نه

آن آب و زمین واورور ماهی ماده هرگز بدتر نه

باقی میدالش مرد و ماده

آنه ماهی

هر چهار چیز ماننده مرد و زن گویند از ظاهر ... مرد و زن نیست و زن را مرد ...

را کوید هنگام پس خواستنی کاریزه

فرسنگ آو یک نشیند دراز که هست چهار یک فرسنگ

دو دو او آنید وباز روند اندر آن آمدن

وشدن نخچ‌الوبسینه صورت بسینه مانده

میانه هر دو آوستن برار بچونش

آتش کوید در دین که ریخ رولیش آتش سیاکرده

هست آن آتش آتش بیش

هورمزد خدا روشن‌است آتش آن

اندر تن مردمان وگوسفندان آتش

آتش آن اندر اورور آتش آتش

آن ابر مقابل اسپوزرشنگ بخالک

آتش آتش کیان

کار دارنید آتشرچ وره‌رام پتیخ

آتش یک آو وخورشن هر دو خورد چونی آنز اندر تن مردمان

[illegible]
اوروان که به آب یک خورشن خورید

[illegible]
او نه خورید چون آن در گیتی کار دارید

[illegible]
آتش ورارام یک نه او خورید ونه خورشن

[illegible]
چون آتش واجست آن اندر زمان

۵ [illegible]
وکوه باقی چیز از بن دهشن بهوسفرد چون خوره دهد

[illegible]
پاسبان وپناهی کیهان

[illegible]
اندر پادشاهی تهمورث پشت

[illegible]
گاو نواند چیز خورشن او

[illegible]
گشتور ها ودارد زره آتش جای نشیب یک مهانه

۱۰ [illegible]
باد سخت آذر گاه اندر آتش

[illegible]
از پشت گاو باز جای گرد چون

[illegible]
آتش دریا افتد اوشان بر آتش

[illegible]
چون خوره جای گاه آتش به پشت گاو

[illegible]
ها وخشید تا روشن به بید آن مردان

[illegible]
زره از

از گار کام وجم اندر خماس ودبرهند باز زره

یاری اوشا بار سه آتشی بالاتر کرد دیگر

آتش بجمشید بیداکرد آذر فروب او دادگاه

خوارزم

٥ بیداکرد توره جم از دست ضحاک آذر فروبا

بوجید بیدا زدون ضحاک را بند کردهم از بار آذر فروبا بو

از دین از خارزم او روشن کوه کابلستان کابل

شهر چون اکنون آنجا ماند آذرخرداد آذر

گوشسپ کیخسرو خدای او آن روایش

١٠ بذپرستی کیخسرو که کرد تمام کیسان بنیاهی

گوفه بچسته کند گوشنسپ نشست

تار دیوپرستی تا کرد به وروشن زد به تم دورکرد

اسنوند کوه آتشگاه گوشنسپ

دادگاه نشست بود آذر برزین مهر

وجمشید از دست ضحاک
از ظلمت و یاری آذر فروبا
نجات یافت

تا خوار ویشتاسپ شاه یک اندر کمان

ورزیدیع آمد بنای نام کرد که انوشه روبان زرتشت

اندر آورد روبان دین پیکاید کرد ویشتاسپ

وفرزندان از دین یزدان ویشتاسپ

کوه ریوند نام کوه بشت ویشتاسپان نام جای هست گویند

دادگاه بر سه آذران آتش

ورارام تن که آتش گیتی خوره

انگوشیده تن مردان که اندر اشکم به

مادر کلبد روبان از بهشت اندر

آن تن تا زیونده زیند که آن تن فرود مرد

آمیزید جان باز بهشت شود

گوکرد درخت خوانند گوید

روز اول که گوکرن درخت خوانند اند

زره برانکرد کوه روست هست

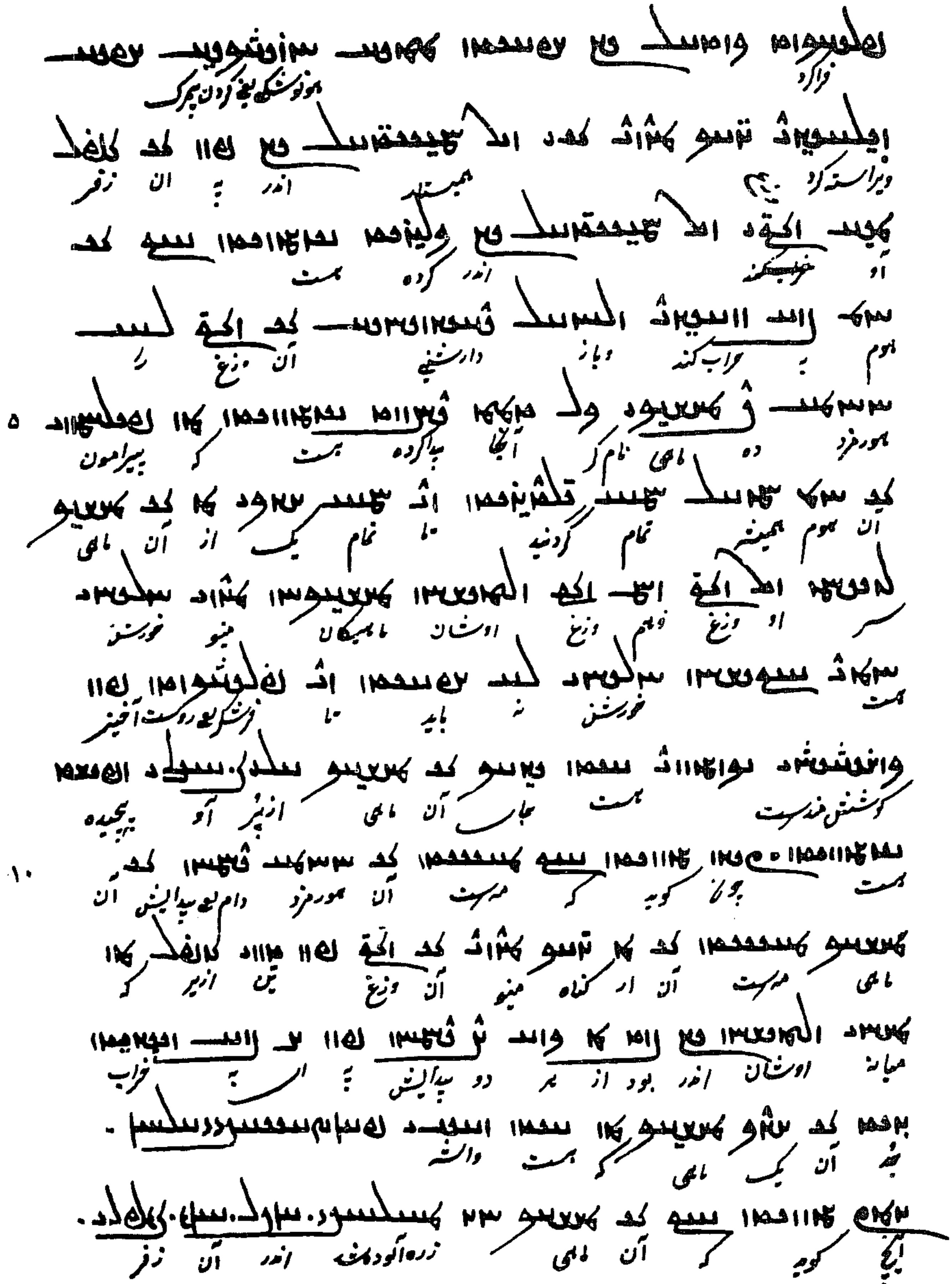

آو اوزگرد آو اشتر

با کرته داشید

دراز سیدا کی آن زره پرانگرد رویه

بنند چند هست کی تا مرد تیز وتیز رویه

۵ باهراد تا کی اند خورشید فرود شود مغرب

دراز خولیش نه رویه از آن هرکالبد پیداکرده ست همه

کی آن سرداری پیدا ابش کنند

باقی بسیار پیدا ابش هم زیوند درخت بسیار تخم هیانه

زره فرازگرد روست هست ازو تخم تمام اورورا ان

۱۰ هست کی نیک بزرگ هست کی کوشنتو

آنجا برد

کوه سوراخ مند نه هزار نه صد نود نه

هزار ده هزار هر ده هزار ده هزار بید اندر آن کوه پاسباغ

آوان داد هست کی او از آنجا آن بوی راه

طیب را کرید

تیز کوه

سوراخ مند است

در میانه آن کوه آب را پاسباغ داد

بلند میرود آو نام چونکه زمین کشور او هفت

زره هفت کشور زمین چشم ازنجا تو شه

پایس را کوبند که میانه زره فراکرد بهمت

پای سه چشم ششش دهان نوه گوشش دو سرو یک

وتن سفید نوشته هفت شو بهمت آن ششش

چشم دو چشم گاه دو بالا سر

کوپان گاه چشم آن ششش

زنند آن نه دهان سه بر سر سه بر گردن

سه بر اندرون طرف پیکوی بر شکم هر یک دهان چند خانه اندازه

اند چند کوه برابر آن سه پای هر یک

نهاده الستید زمین چند هزار گوسپند که

گردیع جمع فرودس آتشه نورد پای اند چند هزار مرد

سپید زیر هزار جمع پوشش اندر گردند

دو گوشش بازندران که آن به گردانید آن یک سرو

یکی گوشش آن مازندران شهر بهسال بگردانید

که مینو خورشش از نسیم خوش عطر از بهشت باد میرسد و ازان بو تن را توانائی و قوت چندان بوده که از اغذیه و شیر بر این جهان بنوده باشد و بهمت که فرشته براز او مینو های مینو بیاورد و ازان زنده کند و هیچ چیز گیتی نخورد

اژ این پهلوی ... (vertical marginal note, partly illegible)

زرین هست سال سورخ هند ازو هزار روست الیسو

اشتر زایابع اندازه هست اسپ زایابع ازاره هست گاو زایابع ازرازه

هست نر اندازه بزرگ دوزرو آن سروب همه آن

جنگ و کوشش نرفستر بر موت بزنید

شکست که آن نر اندر زره گردن بدارید کوشش

جنبش‌ها گردانید ملاویح فرازکرد زره او تمام

جنبنید نشنیدو زیر برود گناو ناموکوه مرفت که آواز کند

تمام سیدالیش آبی ماده بورفرود سیدالیش آلستن به سوند

وها نرفستر آبی حاطه که آن آواز هرشنفود

بجه به افکنند که اندر زره بیتاب کند تمام آب زره

پاک بشنود که بهفت کشور زرین

یحیم که تمام نر به او آن سینه اندر او بیتاب کند

بجوان کوید که اکر نر به باس دران او نه

پیدا کرده باشد تمام او آن زره خراب بشنید

از کشور برلیشت خودنت انیده
مردم را در ملک دیگر گذرانیده بود

این زبان را بپیرامون بشنیی
از این گاو تا روستاخیز لایق

بخش ۹

زبان آورشن خواب کردن کپیان کردن ایدون برزو بزو

از آن زور روستا کوه اروندکوه در آید

بیمند مرغ بلند بهشت برخروش

از بلند کوه برید آن تمام دروند نشمر چینند

۵ سخن که گوید را کرشفت دانه را خورد مرغ بجابجا

دانست کفتن دین او در هم کرد برد ورواکرد

آنجا اوستا در زوبان فرخان گوید

کاوس مانسر را گویند که اندر هم زره بهشت بانگ

کنید تمام ماه کان گلداد میشوند تمام نوقستان

۱۰ آبی بجایی گل پیچ اشکنند ستاین مرغ

خانه دروازه بپاسبان کرد بید مرغ بوم زرتشت

دربازند نام را گوید بهمن مرغ نام

که گوید در اوستا زبان داده بهشت

که دیوان ازو لرزند آنجا به نه کیرم بیزارن ناتقان

مرغ کرشفت کرشکر خوانند

بوم کشور زرتشت گویند

نه افسوده بپشت دیوان وجادوان ستنة تپر

مسال او ان ترغ الکنید آن ترونید را اتی ترغ

ناقن کو افسونه بپشت ستانید وخورید کو ما

دیوان کار نه فرایند هر کو نه پرهیزکرده بپشت

٥ نه خورید دیوان گناه ارو کردن توان

باه بریه دوان فرخان تمام به وانیدان خرفستران

بیداکرده هست که کو کوبه بجزنه فرخان دوان

تمام هیستار خرفستران وجادوکان اینزج

کوبید که موری زارغ

١٠ باز سفنید کونید را که مار بر زنید

کاستکین ترغ طلخ زنید خراب کردن

بیداکرد الستید گرگس دیرزمان جمانه هست

گرگس ن خوردن را بیداکرد هست ایدونج

زارغ سارگر کاور کوهسی بازونام گورغز باقی دوان

تمام ماررا خورید ایدونج بعیرازین سکان

نیست کننده کرک ذات باسباغ کوسفندان سپاکرده

هست روباه برای نیست نام دیو

دیو سپاکرده هست برای نیست کردن

مار باقی خرفستران سوراخ داده هست

نیک مالیان برای نیست کردن کده دانه گزنده مار

سپاکرده هست زوجبار خارپشت برای نیست کردن موری دانه

کشته سپاکرده هست بجوز خارپشت هر بار

که اندر مور خانه میبزنید هزار مویش برزنید زمین

کبشه دانه کشن بر روید سوراخ بجنبید

که زوجه بر روید سوراخ راست

با بید سگ آبی برای نیست کردن دیور

اندر آو بید داد هست انگردخشتران

تمام دوان ماهی کان هر یک برای نیست

کرم همیدی آلیسان که در ایام باران در زمین بسیار میشوند

زوجه یعنی خارپشت در خانه مور بران میرسد و بر خانه مور چشاب میکند و خانه بکند

نخرفستر داد هست را گوید کرکس

بپرواز منت اندازه گوشت

بر زمین بیفتد ازیر بر داد بوی مشک

نوشتو مانند عنبر و مشک

هست که اگر بی ن ز ن خوردن گندگی ن

آید سر ازیر بر باز کنید باز

آساید که اگر گویند را تازیک اسب

شب تاریک موی جدا بر زمین

بیفتد. خروس برای نیست کردن دیوان

و جادوگان را بجوانی همکار سگ با داد بست

گوید در دین دروغ روان دامان کستی

با سروش همکار هست خروس و سگ ایزد گوید

که نه

سگ بیغش پوروان خانه

ولیس پوروان چه گوید در دین

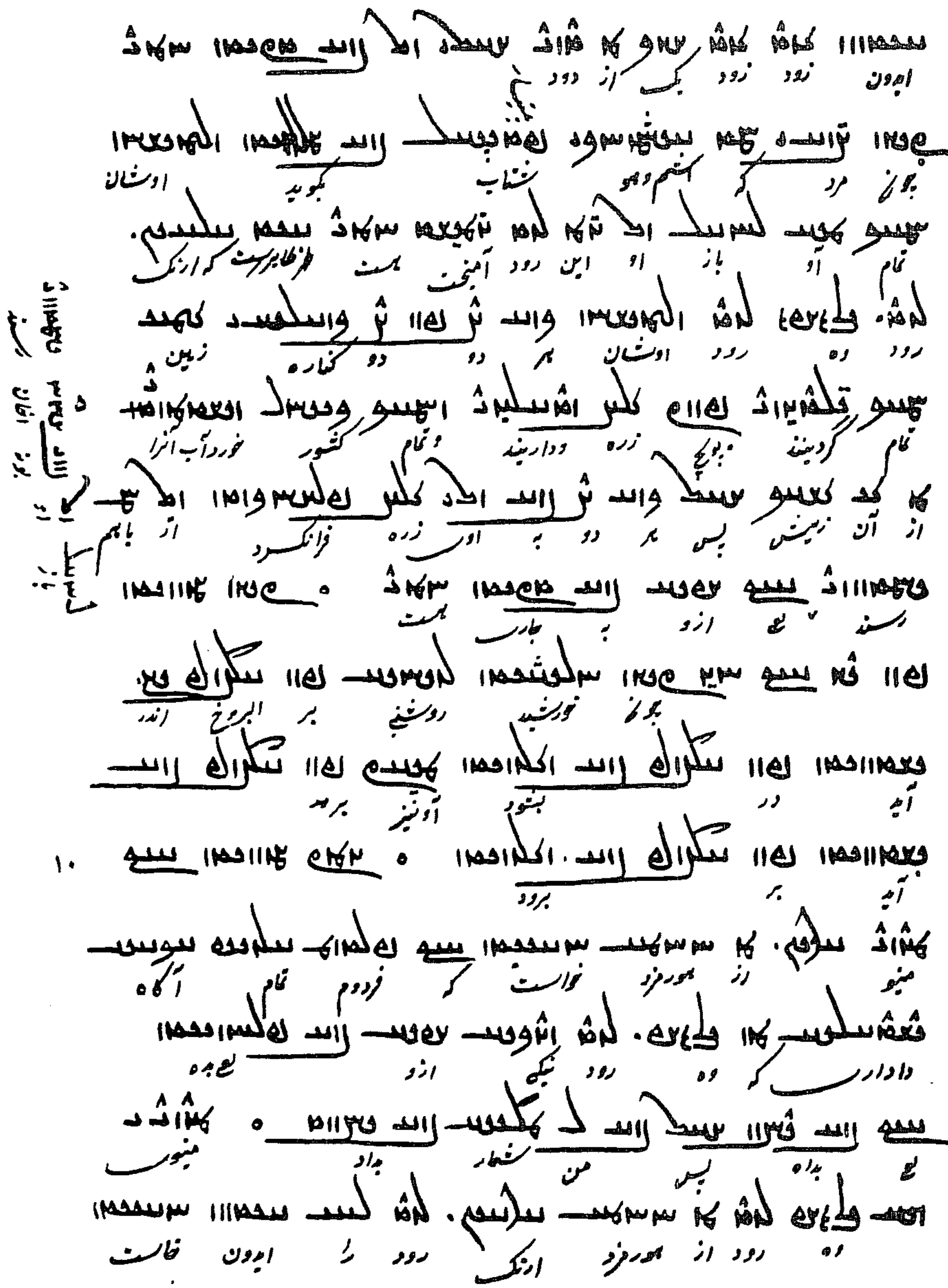

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سورس

کویه شهرمعر

کو درین زبان رود نیل مشهور است

مسترو ودبرید سفدشهر

۵

خوربه شورستان روم هند افغان بن

مع فرات این که

آسان بن جبان نام هینوچهر

کند

۱۰

بُز ماهی

جان با برهه کند هینوچهر آو برد خوار بینید

کرمان نوجستان

زره ریزید

لعه ار

روید

اپارسین کر

اپارسند کوه

افراسیاب ترک آب روان کرد

نام رود

سغد شهر

سمرقند

مشرق

روید

آذربادگان شهر

زاوه

سپاهان ام جای

تبرستان

داوند

کاسه رود — کوه قاف — طوس شهر

کاسه

میس

گوفه — دارز — رود — ایرانویژ — خانه — پوروشسپ

پر — زرتشت — بیم — بهر — بود — حمل

ایدون

سغمه — شهر — جای جای — نام نام — خوانند — برای پوروشسپ — کوه

تن آب زور پرشن در
آبی که زیر زمین است بپالیند
بعد […] پیوند.

ورن سووبر

هوبنجه سر کوه طوس

افزاینده‌ست ده رازبهره

ورن خارزم را کو سود نیکی دادار

۵

افزایشنی داد الستید خواسته توانگر

هورواختی کونید ورن سیستان ورن فرزدان ورن

مردشو خالص فرنیجی اندر دروبع اندرشن افکنید ک

مردی کو شوتاشد بچز دروا افکند باز بیرون اندازد انداز

چه وست همت همدان ورن زرتن منذ

۱۰

ورن آسوست را ظاهرست کو آو همیشه خالص همت

همیشه اندر زره تمام جهار روشن فره‌مند ورن

کو خورشید روشنی ورن

آسوست کوه اندر آن او روستاخیز

آراستن اندر آوایه ورن بسیار پاکت سوی نیمروزست چهار

فرسنگ ورن سپ بخت سوی ستوئیش ستاره است رفتارش سوی جنوب است

زره پوتی

همیشه هر چیز

افکند زیر جاور اوایش برم

۵

ورن اوروس پشت هوگر بنه

نور کیا و خرس

کرفه ...

۱۰

ذات خراب کننده

مماک

بوان زن دهار بدفعل

آمیزشنی زنگی سیاه پوست

فریدون بران شمر

از زند آگاه نخست

٥

آگاه هرویسپ بلند

خانه

خانه

١٠

روشن

دین گاه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نزود

٥

غار
فبزاد

گوهر
احمد

فره

١٠

غار
آخست یعنی پیدا کرد

بوده یعنی بدبودار

یعنی لایق و سزاوار
و مهر یعنی متاع دارنده
پرستش کننده
بخشش کننده و لایق

یعنی لایق و سزاوار
دام و دهش دادن خواست

[illegible]

برابر

مقابل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بجز برابر

۵ [illegible]

گفت که جواب داد

[illegible]

نیک و تعریف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰ [illegible]

جواب داد

بنیاد انگشت

[illegible]

[illegible]

جنگ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٥

١٠

آخر

نشود دور

سرود

پست یک لفظ که آنرا در هند بت گویند

نیست شدن

عاجز و شکست خورد

افتاد

تیغ و زبان

[illegible]

بهمن من سفند

رواج

[illegible]

دروغ دیوارزکون مرزی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اردیبهشت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسااول نانیکبت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شمار

۵

مشرق خراسان

مغرب

جنوب

شمال

۱۰

شیطان آزار رسانید همیشه

اوسکارد

طرف هر چهار ستاره گان
به عبارت از تشتر و سدویس
و ونند و هفتورنگ باشند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کردا

[illegible]

۵ [illegible]

شمار

[illegible]

همین هم وقت

[illegible]

رنج

[illegible]

[illegible]

۱۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیکاره

[illegible]

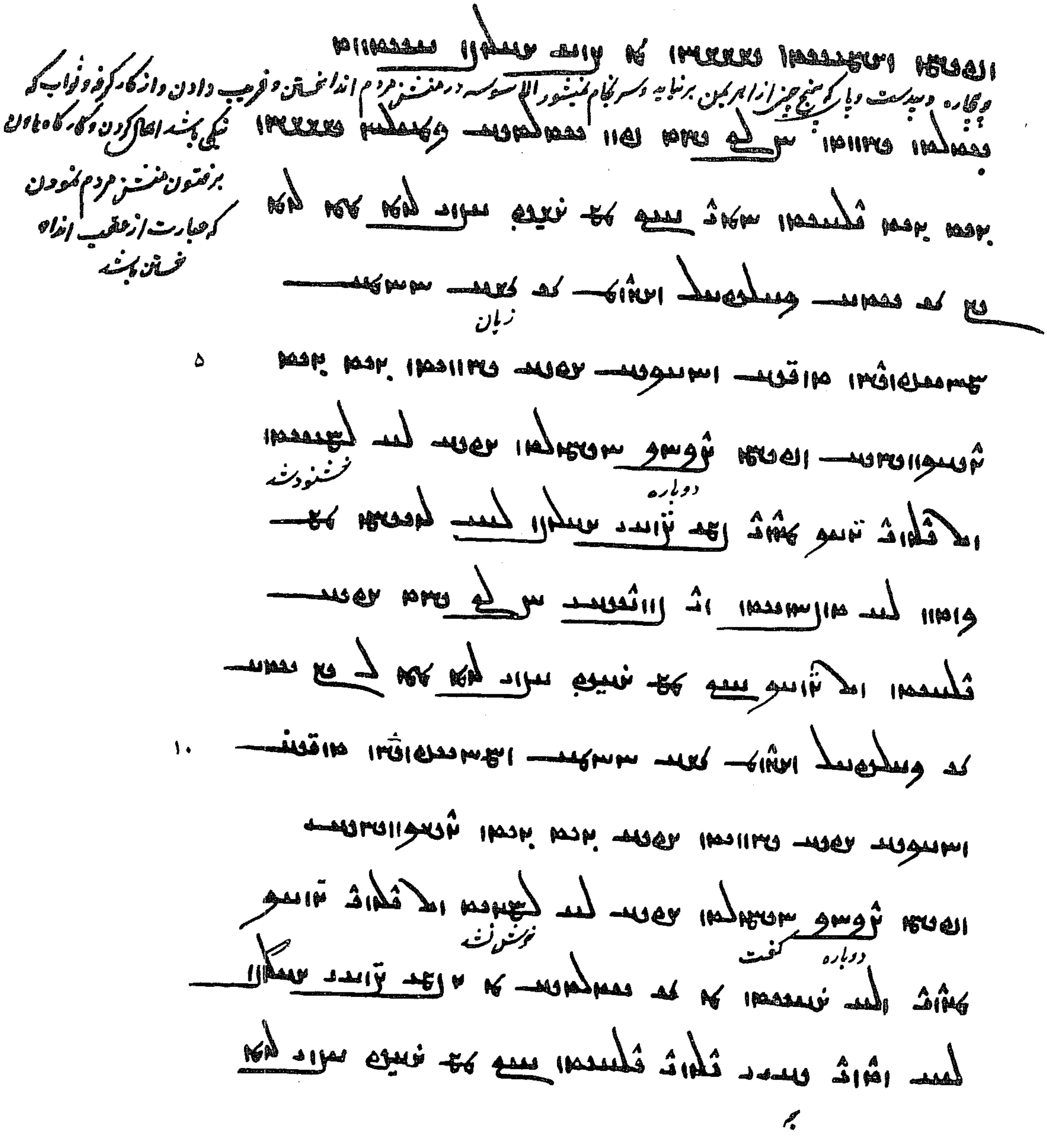
زبان
دوباره
گفت
دوباره

جنگ

خراب کنم

آفرینش

۵

دشتان و دیوار

بیوسید

۱۰

تمام

[illegible]

[illegible]

زرین

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گواهی کیومرد با گاو

گجسته بر گاو دیو داد و کیومرد رسید

[illegible]

[illegible] ۱۰

خسته — وقت نیمروز

[illegible]

[illegible]

کنده

[illegible]

سوزن — و تیغ

[illegible]

آز — و نیاز — تشنه — آزار

نام — بوشسپ (گزند) — گذشت

5

10

بجز و عرق — بجز عرق — بجز عرق — باج — و بجست لویت — کمان

نسوزن — آسمان — گردید — و خورشید

گاو و کیومرث ظهور کرد اهریمن گسسته بر گاو و کیومرث و جوان مثل آز و نیاز و درد و بوشسپ و درد و آزار رسانیده و پایان آنها نیامیخت

گاو یودا و بمرد

هوشنگ بعد از مردن گاو یودا و کیومرث را پیدا کرد مانند چراغ پانزده ساله

در بجا نیز گواهی هستی کیومر[د]

گجسته تمام پیدایش هرمزد و

خراب کرد الا کیومرد که وقت

مرگ او نرسیده بود لهذا بر

ضایع کردن و زدن او چاره بو[د]

و بعد از رسید گناه مینو

بدامان ایزدان کیومرد تا مدت

سی سال بزیست و پادشاه[ی]

بر حیوانات کرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ٥

[illegible]

[illegible]

زوهر

[illegible]

[illegible]

[illegible] ١٠

[illegible]

[illegible]

عطارد

مریخ

[illegible]

ناهید

مشتری

[illegible]

کیوان

صورت مار و گرگ و شیر و دوم دار

رسول نرسی

٥

رایات بوجرخ

روزبن بوسوراخ

مشرق دوشستر

١٠

نقطه بروج ادوره

[illegible]

خورشید بروج حمل آید

[illegible]

اول نقطه سرطان

[illegible]

روز

اول نقطه بروج جدی

[illegible]

اول نقطه بروج جدی

[illegible] ۵

بره از حمل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۰

راز

[illegible]

[illegible]

مشرق

شوه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ارزه

[illegible]

[illegible]

۵ [illegible]

[illegible]

[illegible]

ارزه

[illegible]

[illegible]

۱۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

زره‌گر برشنیده بکند

[illegible]

راست

[illegible]

جنگ

[illegible]

[illegible]

سپنجروز ومرو برزو

[illegible]

فرخی برزوبرزو اروا فرود باران بارستنی د درودین

[illegible]

تشتر کالبد گردید مرد کالبد اسب کالبد

[illegible]

وگاو کالبد سی روز شبان

٥ [illegible]

صورت ده روز شبان باران کردن ستاره‌شمارکننده

[illegible]

که هر ستاره سه صورت دارد آن باران هر

[illegible]

قطره چند تشنه بزرگ افره

[illegible]

[illegible]

باران زنید سورخ

١٠ [illegible]

جان

[illegible]

اندران

[illegible]

مانند مشت گناره آور فراگرد

[illegible]

[illegible]

زهر وگندگی

[illegible]

اول تشتر را عاجز کرد

٥

١٠

[illegible]

۵ [illegible]

۱۰ [illegible]

ناودا

ناودا

۵

جنگ کمیعی رسیدن و پیوستن

نیخ آن کوه جنبید

۱۰

نیخ

بران

بچوان نوشته داغ

زیر درخت مانند بر

بیخ یک

راه

آوان

٥

زور

فایده

امرداد

١٠

ده هزار

ذات

ذات

ده هزار

[illegible]

٥

[illegible]

١٠

[illegible]

کوه منوچهر

زاو

منوچهر

خراسان

همدان

نام

کوه قاف

[illegible]

پشنجارگر

[illegible]

طبرستان

[illegible]

ریوند

[illegible]

ریومند — وادگرگیس

٥ [illegible]

وادکیسان نام شهر — ریموند نیز هست — پوردار — قلعه

[illegible]

افراسیاب — تورکه

[illegible]

ماند — اکنون امروز — شهر

[illegible]

زامبیه — بور — ما — شهرستان

[illegible]

پارس

١٠ [illegible]

سیاه — پشتان زبان — کابل

[illegible]

[illegible]

سپندیار

کندرارسپ

[illegible]

سوبزام ور

[illegible]

سنوند — آدربادگان

[illegible]

بر ریوند کوه آنجا آذر برزین آتش نشسته است

افراسیاو تورکی اندان مانده و بنیاد کرد

وفرشید زاتش بسیار اجتش

[illegible]

٥

[illegible]

١٠

[illegible]

دشت

همگان

نام کوه

٥

قلعه

راه

طرف

قلعه دژ

دژ قلعه

پاک هست

١٠

بطرف پارس

اصفهان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هزار ور

[illegible]

۵ [illegible]

گهر مر

[illegible]

اسپ

[illegible]

یک کوفه هزار و بهفت صد فرسنگ است

کری آب مر

[illegible]

ورس آب ا فروغ بسیار

[illegible]

چشم سدو پنجاه

۱۰ [illegible]

آب برنمال زرد

کری

[illegible]

ترس ناویوزه برنمال بوکر

[illegible]

ریزید کو

[illegible]

ناویوزه بو برنمال زرین

[illegible]

از در یا و از کوه و از فر[illegible]
و از سوراخ یک چشمه آب می آید
آن آب در تمام جهان می رسد

ببر بهوکار نام باد است
هر دو در یا و باد آمیخته میشود

ستویس نام کوه فرست از آن کوه
آب می آید آن آب دوزخ صاف
میکنند و آن آب در دریا می باز
می آید باز پاک میشود

[illegible]

نبید   کردین

[illegible]

بزرگ

[illegible]

دوبرند

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۵

مانند

[illegible]

خانه   خانه

[illegible]

ازدور   خانه   زبر

[illegible]

[illegible]

روید

[illegible] ۱۰

چیان دریا نباشند نیز ده پاس
کمرو [illegible] اواختر برود

[illegible]

[illegible]

سجستان

[illegible]

[illegible]

نزدیک

[illegible]

ماه او بر گاو منی

بلند ذات بز گوسفندا صافت آنجا بزرد پاس

پیدا شد اول دو گاو یک نر و یک ماده

جفت

۵ فرسنگ همانش ایرانویژ ظاهر بود

بخور داد

سرده

۱۰ در سرده اول بز میش و در سرده دوم شتر خوک

و در سرده سوم اسب خر

بچارپایان پنجم کون بزرگ داد دیگرچیز سرده

تیزرفتار جانوران و دشتی و بلند آموختن اندک

سدیگر چیز داد آب سپ نونه روانش

آهو و غورتان آمیختی کرد و یک خامت پیدا کرد

۵

۱۰

کون رنگ نام گوسفند است

منوچهر شاه بران گوسفند سواری کرده بود

واله — چرگ از زانه — یک آیینه — مانند — در کوه — داشت

یک آیینه — در — صحرا میانه — هست — یک — گراو — دو — چهارم

گاو — یازده — سرده — سپید — آسمانی رنگ — سورخ — زرد — سیاه — زرد و سیاه

سانیز — خوه — کاومیش — شتر — کاو کوهی — گاو

۵ گاو اوشانست — سرده گویه — گاو فرشگاو — آوانیه — گاو

پنجم — اسب — بنشت — سرده — سپید — سیاه — زرد — بورزام کمیت

خرکور — نام سپ — آبی — آوانی — ذات سپیان

ششم — سگ — ده سرده — ولیشهورون — پیشهورون

مانیان سگ خانه — سگ آبی — کم — سگ

۱۰ آبی — خوانند — روباه — راسو — زوجه خار پشت

دارد — اندر — هنگان — اوشان — فرخ — دو سرده

آموختن — یک — روباه — یک راسو — آموختن

چونان — اندر — که — خار — به — پشت — دارد — زوجه — چه هم

هفتم مرکوکشنیچ سرده — زاغ — هست — کرگس مرکوکش — پنج — سرده

تورواک

دو بیابان سرده آب مغاک مانند یک صحرا

مانند یک سرده هشت راسو هشتوم سمور

سیاه سمور سنجاب قاقم وقاقم سفید آوا نیز راسو سرده

کربه مشک و آهو مشک هشت سرده یک آنرا ز مینک

٥

آسا یک مشک نافه گیتان بوی خوش اندر بید

مشک گربه مشک جنگل خورده مینک سیاه که زیاده

آوانیز به دریا بماند ویش بهود کیرد

مشک سرده دهم مرغان صد و ده سرده

وس چون سایین مرغ شکره خروس کرکس کرکس

١٠

بجمیل کرکس خوانند کلاغ الکا خروس کلنگ

شاپا درنده صورت دوسرده اوشان که شیر دارند

به بستان سایین مرغ بچه برورند شبپا

شب شبپا که نام مرغ را پرنده چون گویند

به سه سرده داد سبک دندان آهو الله

چون رود چوز هوروون زیاد . دندان ماندن چوز مینک ولیش

این صد ده سرده هوروون به بهشت آیین

براد ولیش ایدون چونان مردی که نخم

اندر انگشت به او زمین هلید هم میانه که

۵

دوازدهم ماهی داد ده سرده تخت

ماهی ازریز ارزوا نام ارزوکا نام ماهی نام ماهی فرزوکا باقی نام

اوستا بس اندر بر سرده سرده اندر

سرده داد بند اندا تمام دوصد بیشتاد

دو سرده سگ را گونید گو ستربارکرده ست

۱۰

گو از آن ترگت ستاره بمفترنگ . اشن از دوردمان

زور اوج بالاتر توت بالاتر داد پاسیاغ کوسفندان را چوز

پاسیاغ از کوسفندان مردمان این را سگ خواند

بیشتر یک سه این از مردمان بلندتر خود موی خود

اسپترگ خود توشه سپاکرد چهارده دندان تیز

به آن شیر پوکار گوسپندان رمه به سالار رمه دندان

همت بیم مه آنه به نیست کند با شکم

دزد را
کوه فرش هورمزد زرتشت را گنشر هورور وارنزنام سگ ار داد

بهت هورور شکره کوم من داده ام بهت تو سگ

۵

جه بیشترلیع آزار وارنش بوده بهت گو ستایشن از تو

مردم جوری من آن کو کنند ویشن گناه مینو مزاد

مرغ از ۲ تو بود نه سیر آنا بیتی لوبنک از کو دروند

تو بهید داد نه سیر اکرم به بوس نه زدن

مرغ وارنش آتش داد بند گناه مینو مرغ

۱۰

گوسپند ویشن بند بیشت نه دیوشن سپدانش آتش کرب تو

گناه مینو کو داد را ... سرده تمام ... به

یک نواب کننده یک به ناشنده

رود مردم وکوسپند به چهرزی

سپید روشن سپدانشه گیومرد سرده مردم

بچشم

تمام چیز درد — نام جانوریست سپید

وسر زیر دارید اوش اول سردگان

میشد سیاه رنگ سفید کوشش میشان رد

۵ سپتر سفید موی

زانو داد اول گاو بخیان رد

موی زرد زانو داد آن بست گاوان رد

اول سپ سفید زرد گوشش شدید روشن موی سفید

چشم پوست کلاه آن بست سپ رد خر

۱۰ سفید گرگ پاس سگ رد اول

سفید زرد موی رد نوکوش

نام سرخ رنگ — تیزرفتار جانوران — رد

درندگان — بد

سیاهرغ

نوکوش رد فراخ رفتار

۵

۱۰

آن دانا‌تر راست رد گویشن

که ماند تمام خانه بشمر یشمار داد

چه نور دخوره نوین‌کار

چشم وچشمه آب وقیمت

۵

بزرگ است بورگوه قیمت

ارنگ رود ود رود از رد اورور نوا نوا

که اورور نوانند خنرس

که

۱۰

از کوها کو ایارسایین بُن داریم

رز از مرغان بحروشن

سردار خنرس اسپین‌ژرغ

بنکوه قیمت زیاده

سه صد شش داد تا تمام روز پنج گاه

گهنبار اندر سال نخست روز

شاید شمردن بعد از آن شب نخست روز

بشوید پس شب میدیوشهم گاه

بست ماه تیر گاه

بست ماه دی بزام روز که شب

افزاید واز میدیارم گاه میدیوشهم گاه

شب نگاه و روز افزاید روز پاین چند روز روز

زمستان چند از روز گرما کاهد شب پاین گرما

کاهد روز گرما ۱۲ ساعت شب شش تا سره

شب زمستان ۱۲ تا سره و روز زمستان این وقت

برزین هم روانش گاه

به پنجم همه گونه ماه سفندارمد روز شب برابر برابر

بعضی اندازه هر چیز بعضی گوس و شمار
هر چیز و ساعت را نیز گویند و بعضی
حصار هم هست و دیوار را هم گویند
و پرده دیوار را نیز گویند که در گرد
حوالی خانه و باغ جا بسته باشند

اینجا ذکر گرما پاین و زمستان
که از ماه فروردین
روز تا ماه مهر و روز
هفت ماه تابستانست
و پنج ماه زمستان

[illegible]
باز شور بون از ماه فروردین روز

[illegible]
هورمزد وچیزکه ظاهر نمی گردد و زیادتر باشد تا ماه مهر روز انیران وچیزکه ظاهر آنرا وچیزکه هم کم و بیش کسور هم است

[illegible]
سپه بهفت ماه اپس واز ماه آبان روز هورمزد

[illegible]
تمام شده وچیزکه تا ماه سپندارمد تمام شده وچیزکه پنج به او آخر

۵ [illegible]
سپه بپنج ماه زمستان اوستاد حکم ش

[illegible]
تتمه تمام جز پاین زمستان ازین وقت باز

[illegible]
به آن پنج ماه اندرپاین گاه از گاه هاون و رفیتان و ازیرن وغیره بپنج جز

[illegible]
رفیتون ۰ او بزید بون بامداد گاه هاون هم روز

[illegible]
گاه رفیتون ازیرن گاه بکر ستاره

۱۰ [illegible]
او اسمان پیدا کرد رسید تا نیم شب گاه ایوسروثرم

[illegible]
واز نیم شب تا ستاره ناپیدا سپه گاه

[illegible]
اوشهین

[illegible]
با قریه گاه چنانچه

[illegible]
نوپانکار ورو برشت ورو برشت

[illegible] — طرف جنوب

[illegible]

[illegible]

[illegible] — در چاه — آب با

۵ [illegible] — روز آذر — غشک کنند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — نیست هیکند سرد را

۱۰ [illegible] — گرم شود

[illegible]

[illegible]

[illegible] — هرکدام

[illegible] — زیر — سالی

[illegible]

روز ٦٢

چهار بار

بخوانید بروسپ

٦٠ روز سال

امینیت

٥

باهار اهین

خوریت زمستان

رودید

١٠

هشتاد

کوس راکاوو

قدم ١٠٠٠

سپید سیاه

رفتار آفتاب کیهان

منظور در اینجا

بعض ریزه بهر خرد اول نقطه بهر یک برج را نیز گویند و بعضی عیب آهو هم است و هر چیز که بغایت خورد و کوچک باشد هم نظر رسیده و بعضی کسر نام است

ساعت سال ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

اورواران

[illegible]

اورور از زین روست پوست

[illegible]

زهرمند

۵ [illegible]

زهر

[illegible]

مورینت زیار زات

[illegible]

[illegible]

شدرستی از کاه بوداد

[illegible]

هزار

۱۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

افتید امروشن

[illegible]

بخت — روزگار — شاید — لایق

اندازه — بر — آلاید

خشک شود و نشنید — هست — گندوم — جوار — مخمر شدن — موتک

آوانه با جره — نخود

۵ — برو برگ — جوار — کار — ورز — بود.

یاسمن — ریحان — شکوفه دگل — خوشبودار

کار — ورز — آید — درووت — وقت — همیشه

شکوفه گل — نرگس — گل — خوشبودار — گل — نوع

یاسمن — نسترن — گل لاله — چینه — کبوده — کنشک — خیری

۱۰ — گل کیاس — زرد — بنفشه — کارد

گل — خوشبودار — چینی

خوشبو — نیست — کار — ورز — بهار.

خوردن

لایق آید — گیاه — سرسبز

[illegible]

مردم — هر — چیز بزرگ

[illegible]

[illegible]

تره

[illegible]

٥ [illegible]

کنجد

[illegible]

[illegible]

رستن — بنبه — درخت

[illegible]

رنگ — درخت

[illegible]

خوشبودار — نام

١٠ [illegible]

نام درخت — نام درخت — کافور

[illegible]

[illegible]

درخت — دور

[illegible]

[illegible]

میوه

اندرون وبیرون

آنجبر سیب سفرجل بادرنگ انگور

باقی اندرون میزن

زردالو شفتالو خرما

۵

ده نوع آن اندرون

جوز ادام انار

فندق پسته

میوه

مرزه جنبلی

۱۰

بمن را جنبلی زرد اردبهشت

جنبر ریحان سیاه شهریور ریحان سپید سپندارمد

جنبر امرداد خورداد

دیبادر درمنه آذر آبان نیلوفر کوبلی

خورشید آیار فراره کلاب کلاب

نبیر   جنفشه مزکه   میدس   کوشش

سروشتر   کاردیبورن   بهمن   مهر   کار افزائی

نورردین   شیوتی   رشتن   غریسخ

ارم   نودینه   برام   جرزند   گل سور

کلمه بزرگ نیع کل کوته   این   بسمدین سنبلیه   کلابشد   اد

هوم سپید   استاد   سداسوباکن   ارد

گل کوته   نو   نو   ریحان   جمیاد   آسمان

ارام هوم سپید   شب بوک   کل داودی   ارسفند

هست   ار سه روانش   هوم

اور قطره

روستاخیز   تن   پسین

مینو   مینیان

اول آو پس اورور پس شیر پس گوشت

خورد زمانه خوردن رسمه اول

انگوشت پس شیر از زمان خوردن

مرد آو تمام خورنید هزاوه

٥ هورشید ماه نیروی آزدیو دیه کلبه که مردم

کمک بزرشن خوراک خورشنیه سه روز شبان به پور

بود پس از گوشت خورشنیه اورور و شیر

نه خوردن گوشت
نه اورور و شیر خوردن

خورند پس از شیر خورشنیه باز

نه خورشن آو خورشن بود جیش به

١٠ ده سال سوشیانس نه خورشن آمد

وند میرند و پس سوسیوشن خزند

از خاک رفت آن از
آب خاک صاف شده.

که تن برسیه

واد برد آو رفت از که باز کنید رستاخیز

چجان بیه هورمزد جواب داد که من آسما پسون

؟ منیم گاهم دور گناره روشن از گوهر خون زاین

من زمین داد بران الحان تنومند ببردان را اجشن داشتار

کتیو کس نیست من خورشید واه دستارم اندر هوا

روشن نیک‌صورت روچه انفه کرمن جوردادا اندر

۵ زمین به پرکنش پیمنید با روست زیاده باز بود

من اندر اوبور رکیجگن داد گونه گون من اندر اوروور بفبرازین

چنبر آتشش داد اشوزشن کومی اندر انگیخت مادر

بسر دادا مادیرافتید چد پوست نانوزن خون

پاسپتیم وکورس باتی چینرس میشتر به داد من

۱۰ که آو پای داد نیم بروید ابر داد که آن کینه

آو برد هوراد وآرید من وریوجرغ داد که

بچشم دید به یاد نیروکار او ازور چون کامه پرید

از دست بلند نه توان گرفتن یک یک از اوشان من

بود دوشخوارتر سپد ... نیم رستاخیز کردن

نیم نسرو نشود از آب
یا از دردن سرو نشود

چشم اندر ریستاخیز پارس چون اور بهشت که اوشان

کرد نه بود به پیداکرد اور دید یح که آن نه

.بود اسپون بگرد وآن بود چشم باز نه شاید

کردن به چه آن وقت از مینو زرین ستخوان ورز آو

خون از اورور موی آتش جان چوشان به بن دهشن ۵

۵ یعنی از روز اول اوشان قبول کرده

قبول کرده اند خاییده اول ستخوان آن کیومرد بالا

انگیختید پس آنه مشی مشیانه پس آن باقی مردم

به پنجاه بیست سال سوشیوش تمام مرده را انگیختن.

تمام مردم ایستادن کرچ اشو دروند مردم بر

کس از آنجا بالا انگیزید کوشان جان بیتوید ۱۰

کشان بهروسپ اخان تنومند تن کالبود باز .بوند

اوشان این روشنی بدپاند آنه روشنه با خورشید نیمه

به او کیومرد و نیمه بخیزازین مردبان به شناسیده

مچ ردبان تن بشناسید که این آنه من بهست بدد این

آنه من بهشت برادر این آنه من بهشت زن این آمد من

بست هرکدام آن نزدیک چوندتر بیشی سپه انجمن

سپهداران جدا مردم به این زمین تمام

ایستد اندر آن انجمن هر کس نیک گفتن خویشتن

اپه گوشنو سپید پس اندر دروند شلمرظاهم ۵

چون کوسفند سپید اندر آن سیاه بید اندر آن انجمن

شو کنش به گیتی دروند دوست بود دروند گزید

از آن شو از اندر گیتی کر چه که گفتن نیک

خویشتن ورزید من خبر نه کرد اگر آن شو

سرکرد آتش در آن انجمن شرم ایدون ... ۱۰

گذارد پس دروندرا از شو جدا کنند پس شو

اد گروثمان دروند باز او دوزخ د افکند

سه روز شبان تن‌بوبوهندرا اندر دوزخ پاده‌فراه

کند پس اندر گروثمان تن‌بوبوهندرا آن سه روز

چو یک گوسفند باشد
و بران یک سیاه تیله باشد
مثال آن بر حیث تو دروندان
تنکی ماند

سه تن بازکرد دروندان

نوشته دیدید ریو به آنز روز کر شو

از دروند جدا بید کر کی ارشنیز تا زانون

پس از ام یازیا پدر برادر از براد

دوست از او دوست جدا کنند کر کی آن خویشی.

۵ گشتن نوداریند زارکنند شو اندر دروند دروند

کر پدر شو پسر دروند نظاهر است کر براد شو

یک دروند اوشان کشتان خویشی گشتن را کرد

چون ضحاک وفراسیاب باقی از بن یک مرزانان

پاده فراه ودارینید پادفراه را تشرام خشتیام

۱۰ گوید اندر آن رستاخیز کردار شنوان

نوشته ازنده پانزده مرد پانزده زن او ابابار

سوسیوشس به رسند ستاره چون اندر آسمان از زیر

ماه زرین خشید افتید زرین ادیون مسال درد

چون میش که گرگ افتید پس آتش ایران

بزد ایوخشست اندر کوتا گران ناوینه به این زمین

رود اشند البته پس تمام مردم اندر ایوخشست

کوداخت به ودیرینید پاک به بونم کو سهو انفشنش

بچوی کو اندر شبیر گرم تمام رویید کو

٥

درون

ایوخشست وداخته تمام رومز بس به آن مر

دشاری تمام مردم او بامم رسند چیر بسر برادر

وردوست یکی او دود پرسند که این همت سال بود

ترا به رابان انعاف چه بوده سهو بودن

١٠

یا دروند نخست روبان اورا تن پیید پرسید

گوفت شنود همکالا بوده اند بلند تعریف

هورمزد وهشسفزدان کرنیده ونیزکونید هوسعزد به آن گاه دید

سیالنیو بید کار اور نه باید کردن اندر آن گیتان

مورده آرایند کار اور نه باید کردن برشن

ریست وراليشني سوکسیوس با یاران کنند

کاو پدورنشو ازر پلیه نک سکوهد یزشن آن به

کاو وهوم سفید مردم تمام بوشن مرده خیزند دهند

تمام مردم بمرگ بوند تا تمام همیشه روید

۵

نیم کم مرد اتانه بوره سرت

داد پنجاه سال نه رسیده آن که تورده باز

داد پانزده سال از

وهر کرای زن دهند وفرزند با زن

کنند چون اکنو اندر کیتی فرزند زالینی نه بود

۱۰

پس سوکسیوس از دادار هورمزد فرمان تمام مردم را خرد

یاد دهشن دهند کنش سزاییهای ایدون بست شود

بچون هورمزد گرونمان مشهور دید

تود لایق تا تمام همیشه زیونده

پاک تمام روید پشت

نه کرده باشد وکیشی حمزید نه فرموده باشد وجامه

شورا نه واو باشد برهنه آنجا اورا هورمزد بستم

کناند کاسان کار وسترگ او کند بسو هورمزد

وگناه مینو وبیمی داکومند اردلیفت اندر ستیرلور ساول

٥ سپندارم ترومیتر خورداد امرداد

تاریخ ، و زاریج زاست کولشن وآن دروغ کولشن سروش

نشیم بگیرد بسو دو دروج بلند ماند اهرمن از هورمزد

در گیتی آید خود زود سروش ارسیج

در دست دارند گناه مینو واز آن کاهسان

١٠ آسمان

اندر دو بارست ناگزیدار همانا آنجا باز توم تار دود

اپوخشست سوزد وآن کنده وریمنی اندر دوزخ

بود اپوخشست سوزد پاک به بید

اهرمن گناه مینو اورا اندر دوارید به آن اپوخشت

گنبد دنیا او نواخش باز دوزخ زمین آن آوردم

بید ما اکرک کیهان کامه به انانان اندر رستاخیز

آسره روشنی این زمین

ماهاوند کوه چکاد بوکره بالا

۵

دارشنی زیر دارنید ش

بران پیوند پوروشسپ کوید

۱۰

زاده

هیدیواه

منوچهر

سه والستر اوروتور

خورشید چهر رد اتورنان سه والستر

۵

اورتهور

واسترپوش رد خورشید چهر

ارتیستار سپاه وسالار پسان تن ویشتاسپان

کنگ دژ برین

سریه نام برهست اوروتر خورشید چهر

۱۰

اورونر بریا زن بکر بود

سه زن بود

پادشاه چگر

پادشاه سه والستر

بریا نام زن زرتشت که چگرز اریج نام

[illegible]

[illegible]

زرتشت در فرمان سه و اسفرهر ستهٔ زنان را سپرده بود

[illegible]

هوشیدر

[illegible]

هوشیدر ماه وسوسیکوش

[illegible] ۵

بار

[illegible]

همی رفت بار نیرلوسنگ

[illegible]

یزد روشنی بزورگ

همی پیرفت

[illegible]

ونگاه دار اناهید وقت

سپرد

[illegible]

مادر

[illegible] ۱۰

پاسبانی بگذارد

[illegible]

کو دیوان نه خواب کند مادر

[illegible]

نام

[illegible]

نره مروا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کیومرد

[illegible]

فرجنبک هزاره زیان

[illegible]

۵ [illegible]

ترازو

[illegible]

زیوست گناه مینو

[illegible]

مینو منشیانه بلند بروست

[illegible]

زریق رسته نود شوی

[illegible]

زن مرد هوشنگ آن کر هوشنگ تا

۱۰ [illegible]

تهمورسپ جم صد

[illegible]

شاه سال وشنش ماه

[illegible]

ضحاک کردوم

[illegible]

فریدون توت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منوچهر — صد بیست

[illegible]

افراسیاب — دوشنوارکر

[illegible]

زو پن تهماسپ — کوباد

[illegible]

بنقاد

۵ [illegible]

کیخسرو

[illegible]

کی لهراسپ — بیست — کی وشتاسپ

[illegible]

بهمن — سپیدداد

[illegible]

هوای — بهمن — دوخت — دارا — چهر

[illegible]

زاوان — داران — دارا

۱۰ [illegible]

اشکانیان

[illegible]

اردشیر — نام

[illegible]

بابکان — ساسانیان — نازیکان

[illegible]

[illegible]

خشم — آسیرمن

[illegible]

و آفرین ترسا نیک دعا

[illegible]

[illegible]

بادافراه کردن و سزا دادن
گناه‌کاران را الحکم بیچ کس باید

[illegible]

۵ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زبان کم

۵

۱۰

۵

۱۰

اوستای بوره مزد و دشمن نیست کننده یک دروج و بلاست

نیع بیت دفع و نیست کننده تمام دروج ست

واک لخ باک

٥

١٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٥ [illegible]

الصا حقیقت درون از همین کتاب مسطور

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٠ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رُفتن و صاف کردن

۵

آزرشن

نیزشن

نسا

۱۰

کیتی

انند

[illegible]

اگر — مینوی — درون بنود

[illegible]

و ناسپاس

[illegible]

[illegible]

٥ [illegible]

بزرید

[illegible]

اندکر تر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٠ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ٥

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ١٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۵

شراب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
٥ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
١٠ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵ [illegible]

۱۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵ [illegible]

[illegible] ∘ ∘

[illegible] بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان دادگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ∘ ∘ ∘

[illegible]

[illegible]

ودتران

[illegible]

۵

[illegible]

۱۰

[illegible]

خشنود کردن

[illegible]

٥

١٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ٥

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ١٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵

[illegible]

۱۰

[illegible]

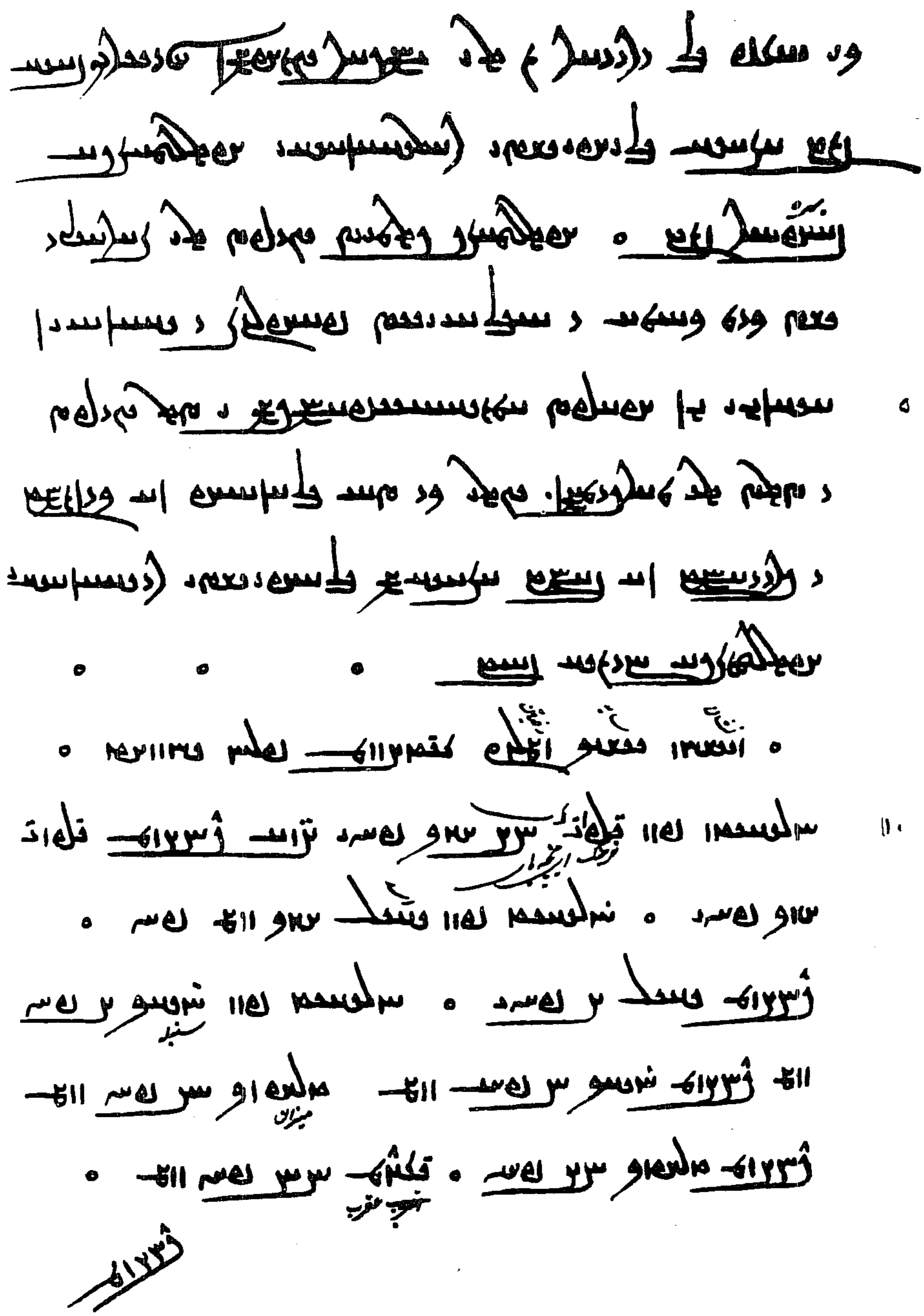

[illegible]
قوس

[illegible]
جدی

[illegible]

[illegible]
دلو

۵ [illegible]
حمل

[illegible]
ثور

[illegible]
جوزا

[illegible]

[illegible]

۱۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
این که — سه — نجمی — هر روز — افزاید

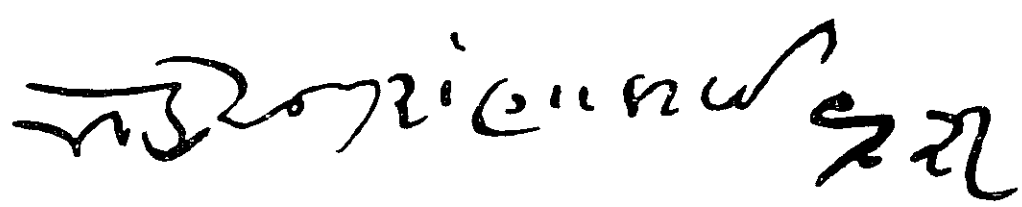

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ٥

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ١٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کوسفند پنج آیین اول بز دویم میش سیوم آهو چهارم دونبه پنجم بزکوهی

سنه ۱۲۱۵

این کتاب بنده هشتم روز مبارک مار اسفند و ماه مبارک خرداد از سنه اسفندی سنه ۱۲۵۱ یکهزار و دویست و پنجاه و یک
از کاتب الحروف موبد سهراب ابن دستور فرامرز ابن دستور سهراب ابن دستور رستم از نسل دستوران
دستور ماهیار رر رنر م

The ms is described by B. N. Dhabhar, Descriptive catalogue of all mss... Meherji Rana Library - Navsari, Bombay 1923, 117f., and F.M.P. Kotwal, The Supplementary Texts to the Šāyest nē-šāyest, Copenhagen 1969, 8.

Kaikhusroo M. JamaspAsa

pp.1-105: The distorted and incomplete Pahlavi text of the Bundahišn with occasional interlinear word-for -word translation in Persian. The chapters are set out in the following order: 15-20 22-23 1-14 24-27 30 32 34. For the text see M. Boyce, Handbuch der Orientalistik iv,ii,1 (Iranistik), Leiden/Köln 1968, 40 n.2.

pp.105.14-113.5: Chapters 18-20 of Šāyist nē-šāyist (Pahlavi).

pp.113.6-122.12: The Pahlavi text of Cim i Drōn followed by some further commentary in Pazand on the Drōn. See West, GirP ii 116 (cf. Šnš ch.14 and Pahlavi Rivāyat accompanying the Dātastān i Dēnīk chs.56 58).

pp.122.13-126: The Pazand text of Xvēškārīh i rētakān. See M. Boyce, op.cit., p.64 n.1.

pp.127-136.8: Chapter 15 of Šāyist nē-šāyist (Pazand).

pp.136.9-138: Chapter 21 of Šāyist nē-šāyist (Pahlavi).

pp.139-140: Blank.

p.141: Chapter 20 §§ 7-11 and 4 words of § 12 of Šāyist nē-šāyist (Pahlavi). For some scattered chapters of the Šāyist nē-šāyist, see M. Boyce, op.cit., p.39 n.1.

Introduction

T28 in the collection of manuscripts presented by individuals to the First Dastur Meherji Rana Library, Navsari. The ms (30.2x23.6 cms) contains 142 pages written 14 lines to the page. The colophon in Persian on p. 142 states that the ms was completed on the day Mahraspand month Khurdad A.Y.1215 (=A.C. 1846) by Erwad Sohrab Dastur Framroze Dastur Sohrab Dastur Rustom Meherji Rana. The following texts are contained in the present volume:

Printed by Pahlavi University Press in Shiraz.
1976 .

The Pahlavi Codices and Iranian Researches

Manusript T 28

The Incomplete Text of Bundahisn, X^{v}ēškārīh-i Rētakān etc.

Edited by :

Dastur Dr. Kh. M. Jamasp Asa   Professor Mahyar Nawabi

With the technical assistance of

Dr. M. Tavousi

Published by the Asia Institute of Pahlavi University

27

Shiraz 1976